

افغانستان

یامحل تلافی دوشط «منات» و «دلار»

نقل از روزنامه «لانریبون دوزنو» LA Tribune de Genève

مورخ ۱۲ اوت ۱۹۶۰ م

بقلم فرنان ابرژونوا Fern And Auberjonois

ترجمه علی محمد امیری

ضمن مسافرتی که برای مدت هشت هفته بسرحدات هندو کشر و قراقوم و هیمالیا کردم یادداشت هائی برداشته ام که خلاصه آنها را در اینجا میآورم.

قصدم ازین مسافرت کشف سرزمینی نبود، چه امروزه هر کسی بهمه جا رفته است، بلکه می خواستم آنچه را که میشناسیم یک بار دیگر مطالعه و بررسی کنم.

افغانستان کشوری است که در منطقه نفوذ روس ها واقع است، و در میان کشور های «اتحادیه آسیای جنوب شرقی»، پاکستان بیش از همه باین منطقه نزدیک است و ازینرو در معرض خطر قرار دارد. فشار چین در سرتاسر سرحدات کوهستانی هند احساس میشود بحکم آنکه باید اول نقاط ضعف حریف را پیدا کرد.

در نیال نیز چینی ها سعی می کنند تا زمینه مساعدی پیدا کنند. رفتار و نیاتشان اضطرابی در این نواحی بوجود آورده است که رفته رفته فزونی می گیرد بنحوی که مسافر نیز این اضطراب را احساس می کند.

کابل دیگر یک دهکده نیست، ولی هنوز هم نمی توان آنرا شهر خواند، و حکم د کور نمایشنامه ای را دارد که تنها پرده اول آنرا نوشته باشند. قهرمانان این نمایشنامه روسیه و آمریکا، برای افغانستان - یا این طفلک ژنده پوش آسیائی - همچون ولی نعمت - های دلسوز از هیچگونه مواظبت و مراقبتی کوتاهی نمی کنند.

از سال ۱۹۵۱ تا کنون کمک آمریکا باین کشور به ۱۴۴ میلیون دلار رسیده است و کمک شوروی نیز به ۲۰۰ میلیون سر میزند.

کابل دوبار از خواب بیدار میشود: یکی طرفهای ساعت ۴ یا ۵ صبح، وقتی که

در زیر بار خشت خام وهیزم وسنگ ویا قالی های قیمتی خاک آلود؛ الاغها در کوچه و خیابان براه میافتند وتند وریز یا برمیدارند، وشرها در زیر کنده هیزم وسندوق ، با حالی فلاکت بارحرکت می کنند ، ومردم هم باسرووضعی فقیراند وقدی که در زیر بار فقر خم شده است سرفه کنان بسوی بازار میروند تا دکه هایشان را باز کنند . کمی دیرتر باسروصداهای ودرسرهائی که خاص وسائل جهنمی ماشینی است وبتازگی دراین کشور رواج یافته است ، کابل موتوری شده بیدار میشود .

ولی کابل شهری است که هنوز کوچه هایش بی نام و خانه هایش بی شماره اند . پای تختی که هنوز مجاری تخلیه کثافت های خانه ها ساخته نشده است ، و نظافتش را سگ و کربه والاغ برعهده دارند ، با اینهمه شخص یک لحظه هم دراین شهر احساس ناراحتی نمی کند .

باوجود کمی آب آشامیدنی هوایش مطبوع است .

تنهایک هتل بسبک اروپائی در آن وجود دارد که بخوبی اداره میشود، ولی اطاقهایش بقدری وسیع وبزرگ است که آدم ازخود میپرسد آیا این هتل در آمدی دارد ؟ در برخی از کشورها مانندافغانستان این نوع هتلرا برای خودنمائی میسازند . البته نفع این کشورها در اینست که قدری کمتر بلند پروازی کنند .



تا دهسال پیش هنوزشتر وسیله اصلی حمل ونقل درافغانستان بود، سپس آمریکائی ها وروس ها بساختن جاده های جدید پرداختند، ودر واقع از راه این جاده هاست که ترقی وتجدد بسرعت وشاید کمی زود در این کشور رسوخ می کند .

آداب ورسوم هزاران ساله موروثی بدین ترتیب متزلزل شد و مردم هنوزهم در قبول زندگی جدید امتناع میورزند

مثلاً بعقیده پاتان (pathan) های کوه نشین قسمت مشرق افغانستان ، مسؤل تجدّد در امور مذهبی و اجتماعی - که منافعی باسنن موروثی آنهاست - روس ها هستند . (روس ها را در آنجا نیکولائی خطاب می کنند) ، ولی بانی ومسؤل واقعی تجدّد افغانستان نخست وزیر آن محمد داوداست . امامردم تنها وجه ساده امور را می بینند . درنظر آنها

محمد داود دوست و هوادار روس هاست و همین روس های خدای نشناس هستند که در مناطق کوهستانی جاده های جدید را ساخته اند.

در آن گرمای جهانی قندهار متخصصین کشاورزی و مکانیسین ها و مهندسین آمریکائی را دیدم که کار می کنند تا دره هلمند را مثل هزار سال پیش که گندم بوفور در آنجا میروئیده آباد سازند، ولی برنامه کارشان با اشکالی مواجه شد و آن شوره زار بودن زمین های آن نواحی است. بعد از زحمت ها که آب را باین زمین های خشک رساندند املاح زیر خاک - که مانع کشت است - در سطح زمین ظاهر شدند. چندین میلیون دیگر لازم است تا از این اشکال جلوگیری کنند.

در همین قصبه پرگرد و خاک قندهار که هنوز زنانش حاضر بکشف حجاب نشده اند بعلت اساسی از انتقاداتی که مردم بآمریکائی ها دارند پی بردم. بدین معنی که با توصیه متخصصین آمریکائی دولت افغانستان دست بیک مطالعه و بررسی آماری زد، بدیهی است که بر اثر آن مقدار مالیات اضافه گردید و مردم از این بابت ناراضی شدند و بجای دولت کینه شان متوجه آمریکائی ها شد که بانی و مؤسس این بدعت بودند.

ضمن طعنان های مردم در این ناحیه یکی از مسؤلین برنامه « اداره تعاون بین المللی^۱ » بسختی مجروح شد.

☆☆☆

سعی کرده ام روش های تعاونی روسی و آمریکائی را در افغانستان مقایسه کنم، ولی متأسفانه رفتن بمحل کار روس ها ممنوع است.

یکبار از دهنم پدید که میل دارم از شاریکار (Charikar) با قاطر و از راه گردنه «سالانگ» Salang به Doshi (دشی) بروم. در این گردنه مهندسین روسی یعنی همان مهندسینی که مترو مسکو را ساخته اند مشغول راه سازی و حفرتونلی هستند.

این راه کابل را مستقیم تر بآمودریا و بندر Kysilpkol مربوط می کند و از راه همین بندر است که اجناس اروپای شرقی با افغانستان وارد میشود. ولی بمن فهماندند

که بهتر است از این مسافرت صرف نظر کنم، ازینروترسیدم خودم بطور ناشناس باین ناحیه بروم چونکه گفته‌اند دیوار گوش دارد.

ولی در ضمن صحبت با افغانی هائی که فرانسه میدانستند و با اشتیاق با من حرف میزدند دریافتم که باوجود هدایا و کمک هایشان، روس‌ها و آمریکائیه‌ها - در اینجا نیز مثل سایر کشورهای دیگر - مورد علاقه مردم نیستند.

آنهائی که از کمک یا قرضه خارجی استفاده میکنند همیشه بهانه‌ای پیدامی کنند تا قرضه دهندگان را بیاد انتقاد گیرند. وانگهی مقایسه برنامه های روسی و آمریکائی از همان آغاز کار صحیحی نیست.

روسیه همجوار افغانستان است و روس‌ها از زمان های قدیم جبال هندوکش را قلعه و پایگاه جنوبی کشور خود تلقی می کردند. میان تجار ازبک مزار شریف با مردم تاشکند قرابت بیشتری وجود دارد تا با اهالی کابل. افغانیه‌ها میگویند دولت ما باندازه کافی نیرومند و بزرگ است که بدام حيله روس‌ها نیفتد.

میان بیطرفی افغانستان آنطوریکه مشاورین و مستشاران اعلی حضرت محمد ظاهر شاه در نظر می گیرند با بیطرفی کشوری مانند سویس هیچگونه قرابتی وجود ندارد. از لحاظ جغرافیائی بیطرفی افغانستان مفهوم زیادی ندارد و از لحاظ اقتصادی روز بروز روابطش با کشورهای جبهه شوروی بیشتر میشود.



خطر بزرگی که افغانستان را تهدید می کند اینست که در این کشور طبقه متوسطی وجود ندارد، و هدف سیاست شوروی نیز آنست که تضاد و اختلاف میان سلطنت و توده مردم را تشدید نماید.

کشورهای مغرب زمین روابط مستقیمی با افغانستان ندارند و آنچه که از آمریکا باین کشور برده میشود باید از کراچی تا قطه با خط آهن و از آنجا با اتومبیل های باری حمل شود. مخارج حمل اجناس از کراچی تا کابل باندازه مخارجی است که از نیویورک تا کراچی لازم است.

بنظر من در زمینه امور تربیتی کمک آمریکائیه‌ها بیش از همه جای دیگر

مؤثر واقع شده است. گروهی شامل سی نفر از استادان دانشگاه کولومبیا در آنجا بآموختن زبان پرداخته‌اند. این مریبان قشری از روشنفکران و برگزیدگان بیار می‌آوردند که چشم انتظارشان بمغرب زمین دوخته خواهد بود، ولی آیا این مریبان باندازه کافی وقت و فرصت خواهند داشت که چنین امر طویل‌المده‌ای را بانجام رسانند؟ ادعای افغانستان در مورد صدوپنجاه هزار هکتار از خاک پاکستان - یعنی محل سکونت پاتان‌ها - هنوز بقوت خود باقی است، سه میلیون از هفت میلیون نیز جمعیت پاتان در افغانستان و بقیه در پاکستان مقیم هستند.

سرزمین غیر حاصلخیزی که پاتان‌ها سکونت دارند بوسیله حدود جغرافیائی یعنی مجاری آب بدو قسمت تقسیم میشود این حدود را Sir Mortimer Durnad تعیین کرده است.

جنگ امواج میان رادیوهای پشاور و کابل شب روز و حتی بزبان انگلیسی هم ادامه دارد ولی خود پاتان‌ها خیلی کم بکشمکش این دو توجیه می‌کنند.

شبی در یکی از میدان‌های شهر کابل شاهد بودم که بلندگوی میدان سیل هتاک‌های رادیوی کابل را برضد پاکستان بزبان انگلیسی پخش میکرد. قریب هزار نفر مردمی که در آنجا پرسه میزدند گوششان هم باین حرفها بدهکار نبود، شاید من تنها کسی بودم که زبان انگلیسی را می‌فهمیدم.

ممکن است تصور شود که این کشمکش‌ها ومجادله رادیوئی چیزی جز نمونه کوچکی از جنگ اعصاب نیست ولی نباید فراموش کرد که آقای خروشچف در این گیر و دارها آشکارا از افغانستان پشتیبانی می‌کند، و اگر روزی حمله نظامی برضد پاکستان ضروری شناخته شود این کشمکش‌های سرحدی بهانه بسیار مناسب و مساعدی است.



پاتان‌های پاکستان دارند کم کم در حیات کشور دخالت داده میشوند، درحالیکه انگلیسی‌ها هرگز در صدد چنین کاری برنیامده بودند.

پاتان‌های مقیم پاکستان علاقه چندانی بدولت افغانستان ندارند ولی رشته‌های

هم بستگی قومی و قبیله‌ای که میان آنها و برادران افغانی‌شان وجود دارد بسیار محکم است. اما وقتی که شخص در سایه درختان توت مزارع و دامنه های هندو کش گردش میکند همه این چیزها از یادش میرود.

دهقان افغانی هنوز با وسائل و ابزار بدوی گاو و خیش چوبی زمین را شخم میزند. تا سرو کله شما را ازدور دید دستور میدهد حیات خانه را قالی فرش کنند، چون میدانند که شما يك لیوان چای سبز را رد نمی کنید، و دست بسینه آرزویش اینست که خسته نباشید. نگاهش تیز و ادبش دلنشین است. با اینهمه بسختی میتوان ابرهای تیره‌ای را که در آسمان صاف این کشور زیبا موج میزنند نادیده گرفت.

ما تصور نمی کنیم که افغانستان بتواند بسادگی و بدون دادن امتیازاتی سرنوشت خود را تعیین کند.

یدالله بهزاد (کرمانشاه)

دیده بان

برای ستاره بی که همه شب تا سحر گاه، چون
پاسبانی که در کمین مجرمی باشد، با نگاهی
شرر باز مرا می نگرد.

چه می جوئی ای خصم اهریمنی؟
بر آورده سر بینم از روزنی
چراغ ترا بیم کم روغنی
به سویم شرار نگاه افکنی
نبودیت با من سر دشمنی
بود خلق را شادی و ایمنی
نه دستان سهام به شیراژنی
نه در دل مرا بویه رهزنی
تو پنداریم بازوی بهمنی
که شب تا سحر دیده بان منی!

همه شب بر این گنبد لاجورد
که هر گاه از خواب سر برکنم
همی تابی از چرخ و گویی که نیست
ز چشمی که سرچشمه کینه هاست
نبدانی مرا ورنه بر خیر خیر
نیم فتنه خفته کز خواب من
نه پور پشنگم به چالشگری
نه در سر مرا خوی مردم کشی
یکی ناتوان دست لرزنده ام
چه آید ز همچون منی ای شکفت